

خوانش جامعه شناختی رمان «خَم» علیرضا سیف الدینی با رویکرد ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن

میترا داور^۱، تراب جنگی قهرمان^۲، علی شهسواری^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

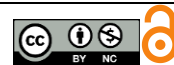
۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: ghahreman@iau.ac.ir

چکیده

رمان خَم نوشته‌ی علیرضا سیف الدینی (۱۳۶۴) یکی از نمونه‌های شاخص در میان رمان‌های فلسفی و اجتماعی پس از انقلاب است که بازتابی از ذهن روشنفکری شکست خورده را به نمایش می‌گذارد. در این اثر، نویسنده با نگاهی درون‌گرا و استعاری، رابطی انسان، ایمان، و تاریخ را در فضایی وهم گونه ترسیم می‌کند. مقالهی حاضر با بهره‌گیری از نظریهی ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن، در پی آن است که نشان دهد چگونه رمان خَم در سه سطح زبانی، روایی و اجتماعی با ساختار بیرونی جامعه‌ی روشنفکری دههی شصت ایران هم ساخت است. در سطح زبان، واژه‌های سنگین و نمادین بازتاب ذهنیتی فرو بسته اند؛ در سطح روایت، گسست و تأمل‌های فلسفی نشانه‌ی درجا زدن آگاهی جمعی است؛ و در سطح اجتماعی، بن بست آرمان‌ها در ساختار بسته‌ی جامعه تکرار می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که خَم صرفاً بیان فردی نیست، بلکه تبلور جهان بینی جمعی نسلی است که در جستجوی معنا و آزادی، به سکوت و درون‌گرایی پناه برده است. نتیجه‌ی پژوهش نشان می‌دهد که شکست روایت در این رمان، انعکاس شکست تاریخی روشنفکری در ایران معاصر است.

کلیدواژگان: علیرضا سیف الدینی، خَم، جامعه‌شناسی ادبیات، لوسین گلدمن، ساختارگرایی تکوینی، جهان بینی جمعی، روشنفکری، بن بست آرمان



شیوه‌استناددهی: داور، میترا، جنگی قهرمان، تراب، و شهسواری، علی. (۱۴۰۶). خوانش جامعه‌شناختی رمان «خَم» علیرضا سیف الدینی با رویکرد ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۵(۶)، ۱-۱۳.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۵ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۱ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۸ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۶ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۶

The Treasury of Persian Language and Literature

A Sociological Reading of Alireza Seifoddini's Novel Kham through Lucien Goldmann's Genetic Structuralism

Mitra Davar¹, Torab Jangi Ghahraman^{2*}, Ali Shahsavari²

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

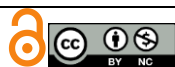
2. Department of Persian Language and Literature, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: ghahreman@iau.ac.ir

Abstract

Alireza Seifoddini's novel *Kham* (1985) is one of the notable examples of philosophical and social fiction produced in the post-Revolutionary period, presenting a reflection of the consciousness of a defeated intellectual. In this work, the author adopts an introspective and metaphorical perspective to portray the relationship among the human being, faith, and history within a dreamlike and uncanny atmosphere. Drawing on Lucien Goldmann's theory of genetic structuralism, the present study seeks to demonstrate how *Kham*, at the linguistic, narrative, and social levels, exhibits a structural homology with the external structure of Iran's intellectual milieu during the 1980s. At the linguistic level, dense and symbolic vocabulary reflects an enclosed and constrained mentality; at the narrative level, fragmentation and philosophical reflections signify the stagnation of collective consciousness; and at the social level, the impasse of ideals is reproduced within the closed structure of society. The findings indicate that *Kham* is not merely an expression of individual experience, but rather the crystallization of the collective worldview of a generation that, in its search for meaning and freedom, retreated into silence and inwardness. The study concludes that the breakdown of narrative in this novel reflects the historical failure of intellectualism in contemporary Iran.

Keywords: *Alireza Seifoddini, Kham, sociology of literature, Lucien Goldmann, genetic structuralism, collective worldview, intellectualism, impasse of ideals*



How to cite: Davar, M., Jangi Ghahraman, T., & Shahsavari, A. (2027). A Sociological Reading of Alireza Seifoddini's Novel *Kham* through Lucien Goldmann's Genetic Structuralism. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(6), 1-13.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 March 2026

Revise Date: 02 August 2026

Accept Date: 09 August 2026

Initial Publish: 17 August 2026

Final Publish: 20 February 2028

مقدمه

ادبیات داستانی ایران در دهه‌ی ۱۹۸۰ شاهد تغییر بنیادی در زبان و جهان‌بینی بود. پس از تجربه‌ی انقلاب و دگرگونی‌های اجتماعی، نویسندگان بسیاری از جهان بیرون به درون بازگشتند؛ به ذهن، به ایمان، به تاریخ شخصی. در این میان، رمان خَم اثر علیرضا سیف‌الدینی جایگاه ویژه‌ای دارد. اثری فلسفی، استعاره‌ای و درعین‌حال به شدت اجتماعی که در سکوت خود، درد روشنفکر ایرانی را فریاد می‌زند.

سیف‌الدینی برخلاف نویسندگان رئالیست دهه‌های پیش، قهرمان اجتماعی نمی‌آفریند؛ او انسان اندیشمند و خسته‌ای را می‌سازد که در خَم تاریخ مانده است. عنوان رمان، استعاره‌ای از «درخودماندگی» است؛ خَم راه، خَم اندیشه و شاید خَم زمان. از همین منظر، خَم می‌تواند نمونه‌ای کامل برای تحلیل جامعه‌شناختی در چارچوب نظریه‌ی گلدمن باشد، زیرا گلدمن بر این باور است که هر اثر ادبی بزرگ، تبلور جهان‌بینی جمعی یک طبقه یا گروه اجتماعی است.

در این مقاله کوشش شده تا با استفاده از روش گلدمن، سه سطح از ساختار اثر بررسی شود: ریزساخت زبانی، میان‌ساخت روایی و کلان‌ساخت اجتماعی. پرسش اصلی این است: آیا ساختار بسته و تکرارشونده‌ی رمان بازتاب ساختار بسته‌ی جامعه‌ی روشنفکری ایران است؟

پیشینه‌ی پژوهش

تحلیل آثار ادبی از منظر گلدمن در ایران سابقه‌ای محدود اما پیوسته دارد. ترجمه‌ی کتاب جامعه‌شناسی رمان توسط حسین پاینده (۲۰۰۰) نخستین گام جدی در معرفی این نظریه بود. پس از آن، سلطانی (۱) در مقاله‌ای با عنوان کاربست نظریه‌ی گلدمن در نقد رمان فارسی، به بررسی تطبیقی چند رمان پرداخت و تأکید کرد که ساختار بسته‌ی رمان‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ بازتاب شکست آرمان‌های روشنفکری است. عباسی (۲) نیز در پژوهشی تازه، مفهوم

«جهان‌بینی جمعی» را در رمان‌های اجتماعی ایران بازخوانی کرده و آن را عامل پیوند ذهن فردی و ساختار اجتماعی دانسته است. با این حال، درباره‌ی آثار علیرضا سیف‌الدینی و به‌ویژه رمان خَم، پژوهش‌های دانشگاهی اندک بوده است. تنها چند نقد مطبوعاتی در دهه‌ی ۱۹۹۰ به جنبه‌های فلسفی و استعاره‌ی رمان اشاره کرده‌اند (۳، ۴). این پژوهش‌ها بیش‌تر بر زبان و اندیشه تمرکز داشته‌اند، نه بر ساختار اجتماعی. در نتیجه، هنوز جای تحلیل جامعه‌شناختی این اثر خالی است.

در خارج از ایران، پژوهش‌های مرتبط با گلدمن عمدتاً به آثار اروپایی مانند پاسکال، راسن یا مالرو اختصاص دارند، اما دیدگاه‌های او درباره‌ی پیوند میان فرم و اجتماع در مطالعات معاصر نیز کاربرد دارد (۵، ۶). این مقاله در امتداد همین مسیر، تلاش دارد تا نشان دهد چگونه خَم، با وجود ساختار درونی پیچیده، در نهایت بازتاب همان جامعه‌ای است که در سکوت و خستگی روشنفکران شکل گرفته است.

خلاصه‌ی رمان و شخصیت‌پردازی

رمان خَم در ظاهر داستان مردی است در میانه‌ی زندگی، اما در عمق، روایت ذهن جمعی روشنفکر ایرانی است که در دهه‌های پس از انقلاب، میان ایمان و عقل، میان آرمان و شکست، سرگردان مانده. فضا مبهم است؛ مکان‌ها نام‌برده نمی‌شوند و زمان در رفت‌وبرگشت میان گذشته و اکنون لغزنده است. راوی گاه با خود حرف می‌زند، گاه با مخاطبی خیالی. او از راهی رفته که به جایی نرسیده، از خَم زندگی‌ای که انتهایش روشن نیست. سیف‌الدینی روایت را بر پایه‌ی مکث و تأمل بنا کرده است. جمله‌ها کوتاه و سنگین‌اند، گفت‌وگوها اندک و سکوت، حضوری پررنگ دارد. زبان استعاره‌ای و فشرده است؛ مثلاً در جایی راوی می‌گوید:

«در خَم این راه، چیزی از من افتاد که دیگر برنگشت.» (۷)

این جمله می‌تواند سرآغاز هر روشنفکری باشد که در میان آرزو و واقعیت، چیزی از خویش را جا گذاشته است.

شخصیت‌ها

۱. مرد بی‌نام (راوی اصلی):

راوی مردی است میانسال، متفکر و خسته. او میان شک و یقین در نوسان است؛ گاهی از ایمان سخن می‌گوید، گاهی از پوچی. او می‌گوید:

«دستم را به دیوار گرفتم تا نیفتم، اما دیوار هم می‌لرزید.» (۷)

این لرزش دیوار، استعاره‌ای از لرزش جهان درونی اوست؛ دنیایی که دیگر تکیه‌گاهی ندارد. از نگاه گلدمن، این شخصیت نماینده‌ی طبقه‌ی روشنفکری است که وحدت آگاهی خود را از دست داده و دیگر نمی‌تواند میان تفکر و عمل، ایمان و تردید تعادلی برقرار کند.

۲. زن (تصویر عشق یا حقیقت):

در سراسر رمان، زنی حضور دارد که گاه واقعی است و گاه خیال. گاهی معشوق است، گاهی مادر و گاه فقط صدایی در ذهن. راوی در یکی از واپسین صحنه‌ها می‌گوید:

«او را دیدم، یا شاید ندیدم. فقط بویش بود، بوی خاک باران‌خورده.» (۷)

این زن، نه شخصیت فردی، بلکه تصویر آرمانی عشق، ایمان یا حتی آزادی است؛ همان چیزی که جامعه‌ی راوی از دست داده است. حضور و غیاب او نماد حضور و غیاب معناست.

۳. مرد دوم (آینه‌ی راوی):

در بخش‌هایی از رمان، مرد دیگری ظاهر می‌شود که با راوی گفت‌وگو می‌کند. گاهی دشمن است، گاهی دوست. اما در واقع، او سایه‌ی خود راوی است؛ تجسم وجدان انتقادی یا «دیگری درون». این گفت‌وگوهای درونی یادآور تضاد آگاهی طبقاتی در نظریه‌ی گلدمن است؛ آگاهی‌ای که از خود بیگانه می‌شود و نمی‌تواند خود را به وحدت برساند.

۴. مردم بی‌چهره:

در رمان، چهره‌های فرعی بی‌نام‌اند؛ پیرمردی در مسجد، مردی در بازار، شاگردی خاموش. همه تکرار می‌شوند، همه در خَم زندگی مانده‌اند. راوی در جایی می‌گوید:

«همه در صف بودند، اما صف به جایی نمی‌رسید.» (۷)

صف بی‌انتهای نمادی از جامعه‌ای است که حرکت دارد، اما مقصد ندارد.

تحلیل شخصیت‌پردازی

سیف‌الدینی از شخصیت‌ها برای روایت داستان استفاده نمی‌کند؛ بلکه از داستان برای ساختن شخصیت بهره می‌گیرد. هر چهره بخشی از یک ذهن جمعی است: مرد روشنفکر خسته، زن غایب، مردم تکراری. در مجموع، شخصیت‌ها نه با عمل، بلکه با اندیشه تعریف می‌شوند. گفت‌وگو کم است و درون‌گفتار، غالب. همین ویژگی باعث می‌شود خَم به‌جای رمان کنش، به رمان تأمل تبدیل شود؛ همان‌گونه که جامعه از حرکت بازمانده و به درون خود فرورفته است.

از دید گلدمن، این شکل از شخصیت‌پردازی نشان‌دهنده‌ی فروپاشی «آگاهی جمعی فعال» و پیدایش «آگاهی انفعالی» است. شخصیت‌های خَم دیگر باور ندارند که بتوان جهان را تغییر داد؛ آن‌ها فقط می‌کوشند معنا را در ذهن خود نجات دهند. به همین دلیل، شکست در روایت، شکست در زندگی است.

مرحله‌ی نخست تحلیل گلدمن: دریافت

در مرحله‌ی «دریافت» (Réception)، تمرکز بر تجربه‌ی زیسته و آگاهی خالق اثر است؛ جایی که اثر ادبی به‌مثابه زبان یک طبقه یا گروه اجتماعی خوانده می‌شود. به تعبیر گلدمن، نویسندگان تنها سخنگوی خویش نیست، بلکه ذهن یک جمع را در قالب فردی بازگو می‌کند. در این معنا، سیف‌الدینی در خَم سخنگوی نسلی است که آرمان‌های خود را از دست داده و در برابر سکوت تاریخی ایستاده است.

سیف‌الدینی از دل دهه‌ای آمده که در آن، ایمان و ایدئولوژی هر دو در معرض بحران بودند. روشنفکری پس از انقلاب، میان آرزو برای تغییر و ترس از قدرت، گرفتار شد. در چنین فضایی، نوشتن بدل به پناهگاه می‌شود؛ پناهگاهی برای بازسازی معنا در جهانی که معنایش را از دست داده. همین تجربه‌ی جمعی، در روایت خَم ته‌نشین است.

زبان سیف‌الدینی متراکم و فلسفی است؛ او از روایت مستقیم پرهیز می‌کند و ذهن راوی را میدان گفت‌وگوهای درونی می‌سازد. در سطح زبانی، واژه‌ها نه برای انتقال، بلکه برای تأمل‌اند. جمله‌ها گاه کوتاه و خشن‌اند، گاه طولانی و مبهم. او در جایی می‌نویسد: «کلمه‌ها از من فرار می‌کردند، مثل پرنده‌هایی که می‌دانستند برنگشتنی‌اند.» (۷)

در این جمله، زبان از دست نویسنده می‌گریزد؛ درست مانند آگاهی جمعی روشنفکری که دیگر قادر به سخن‌گفتن نیست. این بی‌زبانی، همان چیزی است که گلدمن آن را نشانه‌ی بحران معنا در جهان اجتماعی می‌داند.

از منظر ساختار زیسته، راوی خَم فردی منزوی است که میان ایمان و عقل گرفتار شده. در چند موضع از رمان، به‌وضوح حس می‌شود که او دیگر به هیچ چیز باور ندارد، اما هنوز نمی‌تواند از میل به معنا دست بردارد. می‌گوید:

«می‌خواستم ایمان بیاورم، اما دهانم خشک بود. زبانم سنگین بود از شک.» (۷)

این جمله، مرز باریک میان میل و ناتوانی است — همان نقطه‌ای که گلدمن آن را «تناقض بنیادی آگاهی» می‌نامد. آگاهی‌ای که نه می‌تواند جهان را نفی کند، نه توان بازسازی آن را دارد.

در این سطح، خَم به روایتی از گسست بدل می‌شود: گسست میان آرمان‌های جمعی و تجربه‌ی فردی، میان زبان و سکوت، میان ایمان و عقل. این گسست، فقط درونی نیست؛ انعکاس ساختار بیرونی

جامعه‌ی روشنفکری است. نسل سیف‌الدینی، نسلی بود که در آرزوهایش زیست و در عمل شکست خورد.

از دید جامعه‌شناسی ادبیات، این شکست به‌صورت فرم در اثر ظاهر می‌شود. نثر پرمکث، روایت پاره‌پاره و تکرار واژه‌های «خَم»، «سکوت»، «شک» و «تاریکی» عناصر زبانی‌اند که نشان از بحران در سطح آگاهی دارند. به تعبیر گلدمن، اثر ادبی در چنین وضعی دیگر بازتاب نیست، بلکه سند است؛ سندی از فروپاشی جهان‌بینی جمعی در دوره‌ای تاریخی.

در پایان مرحله‌ی دریافت، می‌توان گفت سیف‌الدینی نه از بیرون، بلکه از درون شکست می‌نویسد. رمان او روایت مردی نیست که سقوط کرده، بلکه روایت جامعه‌ای است که دیگر توان ایستادن ندارد. نویسنده در نوشتن، نوعی مقاومت خاموش را حفظ می‌کند؛ همان خمی که در آن جهان بیرون و درون در هم حل شده‌اند.

مرحله‌ی دوم تحلیل گلدمن: تشریح

در نظریه‌ی گلدمن، مرحله‌ی «تشریح» زمانی آغاز می‌شود که پژوهشگر از سطح فردی و زبانی اثر عبور کند و آن را در بستر ساختار اجتماعی زمانه‌اش ببیند. گلدمن معتقد بود میان فرم اثر و سازمان اجتماعی رابطه‌ای هم‌ساخت وجود دارد؛ اگر جامعه در وضعیت بحران و تناقض باشد، فرم ادبی آن هم از انسجام و تعادل دور می‌شود.

رمان خَم به‌روشنی محصول چنین موقعیتی است. دهه‌ی ۱۹۸۰ ایران، دهه‌ی فروپاشی امیدهای روشنفکری بود. نسلی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ رؤیای تغییر در سر داشت، در دهه‌ی ۱۹۸۰ با واقعیتی روبه‌رو شد که دیگر مجالی برای گفت‌وگو نمی‌گذاشت. ساختار اجتماعی تازه، پر از کنترل و سکوت بود. همین سکوت در رمان سیف‌الدینی تکرار می‌شود؛ سکوتی که نه تنها در محتوا، بلکه در فرم زبانی نیز حضور دارد.

راوی خَم نه به‌خاطر ضعف، بلکه به‌دلیل وضعیت تاریخی‌اش خاموش است. او بازمانده‌ی نسلی است که از «گفتن» خسته شده.

جمله‌های کوتاه و پرمکث، نشانه‌ی جامعه‌ای‌اند که نمی‌تواند تجربه‌ی خود را تا انتها بیان کند.

«حرف زدن فایده‌ای ندارد. کلمه‌ها بوی دیوار گرفته‌اند.» (7)

در این جمله، واژه‌ها شیء شده‌اند؛ از زبان زنده به ماده‌ی بی‌جان بدل شده‌اند. این دقیقاً همان وضعی است که گلدمن از آن به‌عنوان «فروپاشی میان زبان و جهان» یاد می‌کند.

از منظر اجتماعی، رمان نه فقط درباره‌ی فرد، بلکه درباره‌ی تاریخی جمعی است. جامعه‌ی راوی، جامعه‌ای است که در آن آرمان‌ها به شعار بدل شده‌اند. ایمان، عشق و آزادی، هر سه شکل نمادین خود را از دست داده‌اند. راوی می‌گوید:

«خدا بود، ولی صدایش نمی‌آمد.» (7)

این خدا، خدای ایمان نیست، بلکه استعاره‌ای از خاموشی معنای جمعی است. جامعه‌ای که صدایش را از دست داده، به نوشتن پناه می‌برد، اما در نوشتن هم چیزی نمی‌یابد جز تکرار شکست.

از نظر ساختاری، فرم بسته‌ی رمان بازتاب همین بن‌بست است. داستان خطی ندارد؛ همه‌چیز در دایره‌ای از تکرار می‌چرخد. راوی به گذشته برمی‌گردد، اما گذشته هم چیزی جز تکرار نیست. گلدمن می‌گوید در چنین وضعیت‌هایی، «ساختار اثر از حرکت به دوران تبدیل می‌شود» — و این همان اتفاقی است که در خَم رخ می‌دهد.

در بخش‌هایی از رمان، زمان و مکان از هم می‌گسلند. مکان‌ها بدون نام‌اند و زمان، بی‌ساعت. این بی‌مکانی و بی‌زمانی نه تکنیک مدرن، بلکه نشانه‌ی تاریخی است؛ نشانه‌ی جامعه‌ای که درگیر حال بی‌پایان است، نه می‌تواند به گذشته تکیه کند، نه آینده‌ای می‌بیند.

«صبح شبیه دیروز بود، و دیروز شبیه تمام روزها.» (7)

در چنین ساختاری، شکست روایت معادل شکست تاریخ است. شخصیت‌ها در مدار می‌چرخند، مانند جامعه‌ای که در مدار تکرار گرفتار مانده. از این منظر، خَم نمونه‌ی روشن همان «ادبیات

بحران» است که گلدمن درباره‌ی قرن بیستم غرب می‌گفت؛ اما این بار در نسخه‌ی ایرانی آن.

در سطح نمادین، خود واژه‌ی «خَم» استعاره‌ای چندوجهی است. خَم، انحناست، توقف است، جایی است که مسیر عوض می‌شود، اما راه ادامه ندارد. این استعاره در کل ساختار رمان جریان دارد. جامعه‌ی راوی در خَم تاریخ ایستاده است: نه بازگشت ممکن است، نه حرکت به جلو. در چنین وضعی، تفکر بدل به تأمل و ایمان بدل به سکوت می‌شود.

از دید جامعه‌شناختی، این وضعیت، بازتاب روشنفکری‌ای است که در دهه‌ی ۱۹۶۰ در غرب نیز مشابهنش دیده می‌شد: ناتوانی از عمل در جهان ایدئولوژی‌ها. اما در ایران، به دلیل ساختار بسته‌ی سیاسی و فشار تاریخی، این ناتوانی شکل درونی‌تری به خود گرفت. سیف‌الدینی همان را در سطح ذهنی بازنمایی کرده است. در مجموع، می‌توان گفت خَم نه درباره‌ی یک فرد خاص، بلکه درباره‌ی تاریخی است که در خَم خود مانده. فرم بسته، زبان سنگین و سکوت مکرر، هر سه نشانه‌ی هم‌ساختی میان ساختار متن و ساختار جامعه‌اند. به تعبیر گلدمن، در چنین آثاری «فرم، خود محتواس»؛ یعنی فرم سکوت، معنای شکست را می‌سازد.

بحث و مقایسه

در ساختار درونی رمان خَم، نوعی فروستگی وجود دارد که در تاریخ رمان فارسی بی‌سابقه نیست. اگر به مسیر تطور رمان اجتماعی ایران نگاه کنیم، از بوف کور صادق هدایت تا مدیر مدرسه جلال آل‌احمد، همواره نوعی ناتوانی در برقراری رابطه میان «اندیشه و عمل» دیده می‌شود. اما تفاوت سیف‌الدینی در این است که او این ناتوانی را از سطح اجتماع به درون ذهن می‌برد؛ به خلوتی که در آن، شکست، نه اجتماعی بلکه وجودی می‌شود. در بوف کور، راوی در برابر جهانی بی‌معنا ایستاده و به جنون پناه می‌برد. در خَم نیز راوی از واقعیت می‌گریزد، اما نه از طریق خیال، بلکه از راه سکوت. هر دو اثر در جست‌وجوی معنای

نتیجه‌گیری

رمان خَم علیرضا سیف‌الدینی، بیش از آن‌که اثری فلسفی صرف باشد، سندی از یک تجربه‌ی تاریخی جمعی است. در این اثر، بحران روشنفکری نه در صحنه‌ی سیاست، بلکه در ساحت زبان و ذهن روایت می‌شود. سیف‌الدینی در جهانی می‌نویسد که آرمان‌ها رنگ باخته‌اند و معنا در سکوت پنهان شده است. راوی خسته و خاموش او، نماد نسلی است که میان ایمان و عقل، میان امید و تردید معلق مانده است.

تحلیل رمان با نظریه‌ی ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن نشان داد که ساختار درونی اثر، بازتاب مستقیم ساختار اجتماعی جامعه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ ایران است. فرم بسته، زبان استعاری و زمان دَوَرانی رمان، هم‌ساخت جامعه‌ای است که در مدار تکرار گرفتار شده بود. به تعبیر گلدمن، هر اثر بزرگ تبلور جهان‌بینی جمعی یک طبقه است؛ در این‌جا، جهان‌بینی روشنفکری مایوس از تغییر. در سطح فردی، راوی خَم انسانی است که در خَم ذهن خویش می‌چرخد؛ در سطح اجتماعی، جامعه‌ای است که در خَم تاریخ مانده است. شکست روایت، همان شکست کنش است؛ و سکوت راوی، صدای جمعی خاموش یک نسل. این پیوند میان فرم و اجتماع، نشان می‌دهد که ادبیات، حتی در سکوت خود، بازتاب تاریخ است.

بنابراین، خَم را می‌توان تلاشی برای حفظ معنا در جهانی بی‌معنا دانست؛ مقاومتی خاموش در برابر فراموشی. اثری که با ایجاز و سکوتش، تصویری از روشنفکری ایرانی می‌سازد — اندیشمند اما ناتوان، مؤمن اما بی‌زبان و در نهایت انسانی که در خَم خویش گم شده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

از دست‌رفته‌اند، با این تفاوت که هدایت در جهان مدرن فردی می‌نویسد و سیف‌الدینی در جهان جمعی پس از شکست آرمان‌ها. این تفاوت زمینه‌ای است که نظریه‌ی گلدمن را در تحلیل رمان خَم برجسته‌تر می‌کند، زیرا در این رمان، آگاهی فردی هم‌ساخت آگاهی جمعی است.

از سوی دیگر، رمان مدیر مدرسه آل‌احمد با آن‌که در ساختار ساده‌تر و زبان اجتماعی‌تری نوشته شده، از نظر جهان‌بینی در همان دایره‌ی بحران معنا حرکت می‌کند. معلم در مانده‌ی آل‌احمد و راوی خسته‌ی سیف‌الدینی، هر دو در مقابل نظامی ایستاده‌اند که اصلاح‌پذیر نیست. اما در حالی که آل‌احمد هنوز به «کنش اخلاقی» امید دارد، سیف‌الدینی به «تفکر خاموش» پناه می‌برد. این تفاوت، گذار از کنش به تأمل را نشان می‌دهد؛ همان تغییری که جامعه‌ی ایرانی در دهه‌ی ۱۹۸۰ تجربه کرد.

از منظر زبان و فرم نیز، هر سه نویسنده از شکست روایت به‌عنوان ابزار معنا استفاده کرده‌اند. در بوف کور، تکرار و دوگانگی زمان؛ در مدیر مدرسه، دایره‌ی روزمرگی و در خَم، سکوت و مکث‌های مکرر. به تعبیر گلدمن، این شکست‌ها نه ضعف، بلکه نشانه‌ی بحران‌اند؛ «شکست فرم همان بیان شکست جامعه است». بنابراین، رمان خَم را می‌توان حلقه‌ای میان رمان فلسفی هدایت و رمان اجتماعی آل‌احمد دانست؛ اثری که بحران را به درون انسان می‌برد و آن را به‌صورت فرم عرضه می‌کند.

در نهایت، وجه تمایز سیف‌الدینی در همین است: او از سطح سیاست و اجتماع فاصله می‌گیرد تا ریشه‌ی بحران را در خودآگاهی جست‌وجو کند. اگر هدایت جهان بیرونی را تیره می‌بیند و آل‌احمد از اصلاح آن مأیوس می‌شود، سیف‌الدینی دیگر از بیرون سخن نمی‌گوید؛ او در خَم ذهن و ایمان مانده است. در این معنا، خَم روایت خاموشی یک طبقه است — طبقه‌ای که زبانش را از دست داده و تنها در تأمل، حضور دارد.

EXTENDED ABSTRACT

The Persian novel underwent a significant transformation in language, form, and worldview during the 1980s, particularly in the aftermath of the Iranian Revolution and the profound social, ideological, and cultural shifts that followed it. A considerable number of writers moved away from outwardly oriented social realism and increasingly turned toward inwardness, philosophical reflection, fragmented consciousness, personal history, faith, doubt, and the psychological consequences of collective upheaval. Alireza Seyfoddini's *Kham* occupies a distinctive position within this literary environment because it combines philosophical introspection, symbolic language, and a deeply social sensibility while avoiding the conventions of overtly realist representation. Rather than constructing a conventional social hero whose actions directly confront external institutions, Seyfoddini creates an exhausted, contemplative, and internally divided protagonist whose crisis reflects a broader intellectual condition. The novel's title itself functions as a multilayered metaphor: *kham*, or "bend," may signify a bend in the road, a curvature in thought, a historical turning point, or a condition of inward entrapment in which movement continues without genuine progress. The present study approaches the novel through Lucien Goldmann's genetic structuralism, a theoretical framework that regards major literary works as structured expressions of a collective worldview rather

than as merely individual creations. From this perspective, the literary text acquires sociological significance because its formal organization, semantic tensions, narrative contradictions, and character structures may exhibit a structural homology with the social consciousness of a particular group or class (5, 8). The central objective of this study is therefore to examine whether the closed, repetitive, introspective, and discontinuous structure of *Kham* can be interpreted as homologous to the crisis-ridden structure of Iranian intellectual consciousness in the 1980s. The analysis focuses on three interconnected levels: the linguistic microstructure, the narrative intermediate structure, and the social macrostructure. At the linguistic level, dense, metaphorical, and often hesitant expression is investigated as an embodiment of constrained consciousness; at the narrative level, fragmentation, circularity, philosophical pauses, and the weakening of action are analyzed as signs of a collective inability to transform reflection into praxis; and at the social level, the recurrent impasse of ideals is read in relation to a broader historical condition in which intellectual aspirations confront social, ideological, and structural closure. In this respect, the study also engages with previous Iranian applications of Goldmann's sociology of literature, particularly those emphasizing the relationship between collective worldview and the crisis of intellectual agency in the modern Persian novel (1, 2).

The theoretical foundation of the study rests on Goldmann's genetic structuralism, which conceives the literary work as an internally coherent structure whose deepest intelligibility emerges only when it is situated within the social and historical structures that made it possible. For Goldmann, the author does not simply record social reality, nor does the literary text merely mirror external events; rather, the work organizes social experience into a meaningful formal totality that may express the "possible consciousness" or collective worldview of a social group (5). This approach differs from reductionist sociological criticism because it does not treat literature as documentary evidence in a narrow sense. Instead, it seeks correspondences between formal literary structures and the organization of social consciousness. The study proceeds through two major interpretive movements commonly associated with Goldmannian analysis: an initial movement of comprehension, in which the work is examined as a meaningful internal totality, and a subsequent movement of explanation, in which that internal structure is related to a broader historical and social structure. This method is particularly appropriate for *Kham* because the novel's meaning does not derive primarily from plot progression but from patterns of silence, hesitation, repetition, fractured temporality, symbolic images, and unresolved philosophical contradictions. Iranian literary criticism has previously shown the productivity of Goldmann's model for

interpreting the social significance of Persian fiction, especially where individual consciousness appears inseparable from collective crisis (1, 8). Likewise, the concept of collective worldview has been used to explain how modern Iranian novels transform the pressures of intellectual and historical crisis into narrative and symbolic forms (2). In *Kham*, this relationship is especially visible in the protagonist's inability to reconcile faith and doubt, thought and action, hope and resignation. The nameless narrator is not presented as a psychologically isolated individual in the conventional sense; rather, his subjectivity functions as a concentrated site in which the contradictions of a broader intellectual milieu become legible. His fragmented interiority, persistent self-questioning, and inability to locate a stable horizon of meaning suggest a consciousness that has lost confidence in its capacity to intervene effectively in the world. Accordingly, the method of this study does not isolate theme from form but treats linguistic density, narrative discontinuity, characterization, temporality, and symbolic structure as mutually reinforcing dimensions of a single socio-literary configuration. The novel is thus interpreted as a structured response to a historical experience of intellectual exhaustion rather than simply as a philosophical meditation on individual alienation.

At the level of characterization and narrative form, *Kham* constructs a world in which thought predominates over action and

characters appear less as autonomous individuals than as differentiated manifestations of a shared collective consciousness. The nameless male narrator is middle-aged, reflective, weary, and suspended between faith and skepticism. He repeatedly confronts a world that no longer offers stable foundations, and the symbolic instability of his surroundings mirrors the instability of his consciousness. His existential and intellectual exhaustion can be read as representative of an intellectual group whose unity of consciousness has fractured and whose capacity to establish a viable relationship between thought and social action has weakened. The recurring female figure occupies a similarly symbolic position. She shifts between beloved, maternal presence, memory, imagination, and absent ideal, thereby functioning not simply as a character but as a representation of lost meaning, love, faith, or freedom. Her simultaneous presence and absence dramatize the unstable status of value itself within the narrative world. A second male figure appears at several points as a conversational counterpart, rival, or shadow of the narrator, and may be interpreted as an embodiment of critical self-consciousness or the internalized "other" through which the protagonist confronts his own contradictions. The numerous faceless peripheral characters—figures in the mosque, marketplace, queue, or ordinary social spaces—reinforce the impression of a depersonalized collective condition in which

people continue to move but remain trapped in repetition. This mode of characterization is especially important from a Goldmannian perspective because the protagonists of modern novels often embody problematic relationships between individual aspirations and degraded or inaccessible values (5, 9). In *Kham*, action is progressively replaced by contemplation, dialogue by interior monologue, and linear development by circular recurrence. The result is a "novel of reflection" rather than a "novel of action," and this formal transformation has sociological implications: the characters no longer believe that the world can be substantially transformed, and therefore their struggle is displaced into the interior domain of memory, doubt, and meaning-making. Earlier critical discussions of the novel have emphasized its philosophical density and symbolic language (3, 4), while the present study extends these observations by interpreting them within a sociological framework. The novel's philosophical form is therefore not treated as an escape from history but as one of the principal ways in which historical defeat is aesthetically encoded. The breakdown of active character agency becomes homologous with the breakdown of collective intellectual agency, and the literary character becomes the formal site in which social paralysis is transformed into existential experience. The linguistic and temporal organization of *Kham* provides further evidence of this structural homology. Seyfoddini's prose is

compressed, metaphorical, reflective, and frequently interrupted by pauses, hesitations, and images of silence, darkness, walls, bends, and arrested movement. Language in the novel is rarely transparent or merely communicative; words themselves appear burdened, exhausted, and uncertain of their capacity to signify. Such language may be understood as a formalization of a crisis in intellectual expression: the narrator continues to seek meaning through words while simultaneously doubting that language can still establish a trustworthy connection between consciousness and world. This tension is consistent with the novel's repeated emphasis on silence, failed speech, and the inability to complete thought. The language therefore does more than describe a crisis; it performs that crisis. In Goldmannian terms, the form of expression becomes homologous with the social condition from which it emerges, and the disruption of linguistic confidence corresponds to the disruption of a stable collective worldview (5, 6). Temporality operates in a similar manner. The narrative does not move steadily from past to present toward a defined resolution; instead, time circulates, returns, overlaps, and loses clear chronological direction. Past and present are repeatedly folded into one another, and the absence of a meaningful future gives the narrative a static, suspended quality. Space is also frequently indeterminate, with unnamed locations and generalized settings that create a sense of social universality rather than geographic

specificity. This spatial and temporal indeterminacy should not be understood merely as a modernist technique. Within the interpretive framework of this study, it functions as a historical sign of a society unable to establish a coherent relationship to either its past or its future. The recurring image of the "bend" encapsulates this structure: movement has reached a point of curvature, but the path beyond remains obscure. In this respect, *Kham* may be situated within a broader genealogy of Persian modern fiction in which narrative fragmentation and unstable subjectivity serve as aesthetic responses to crisis. Hedayat's *The Blind Owl* similarly constructs a fractured relationship between consciousness, time, and meaning, while Al-e Ahmad's *The School Principal* depicts a protagonist trapped within an institutional structure that resists meaningful reform (10, 11). Seyfoddini's distinctive contribution lies in internalizing this crisis more radically: where earlier texts often retain a visible external object of conflict, *Kham* relocates the struggle into the structures of consciousness itself.

The comparative analysis further clarifies the specific position of *Kham* within the development of the modern Persian novel. In *The Blind Owl*, the narrator confronts a radically destabilized world and retreats into obsession, doubling, memory, and madness; in *The School Principal*, the protagonist confronts a social institution whose structural inertia gradually undermines his reformist intentions. Both works stage a conflict

between individual consciousness and a resistant world, yet they do so through different formal strategies (10, 11). *Kham* inherits elements of both traditions while redirecting them toward a post-revolutionary intellectual condition. Like Hedayat's narrator, Seyfoddini's protagonist inhabits a fractured interior world, but his fragmentation is less a manifestation of radical individual alienation than of historically mediated collective exhaustion. Like Al-e Ahmad's school principal, he confronts the failure of agency, but the conflict is no longer centered on institutional reform or direct social action; instead, it has been absorbed into consciousness, where the question becomes whether meaning itself can survive after the collapse of transformative expectations. From a Goldmannian perspective, this movement from action to reflection is especially significant because it suggests a transformation in the collective worldview that underlies literary form. The earlier possibility of ethical or social intervention gives way to a quieter, more defensive attempt to preserve meaning within consciousness. This shift aligns with critical accounts of intellectual crisis in contemporary Iranian fiction, in which literary subjectivity becomes a site for negotiating the loss of collective certainties and the weakening of historical agency (2). It also resonates with broader Marxist and sociological theories of the novel that treat literary form as inseparable from historically specific contradictions between subject and

world (6, 9). The closed structure of *Kham*, its repetitive temporality, its symbolic density, and its persistent silences thus acquire a significance that exceeds stylistic preference. They become constitutive elements of the novel's social meaning. The failure of linear narrative is homologous with the failure of historical progression; the weakening of dialogue reflects the weakening of collective communication; and the substitution of introspection for action corresponds to the transition from active intellectual engagement to passive or defensive consciousness. In this sense, Seyfoddini's novel can be understood as a bridge between the philosophical modernism associated with Hedayat and the socially engaged critique associated with Al-e Ahmad, while also marking a distinctive historical stage in which crisis is no longer represented primarily through external conflict but through the structure of inwardness itself (3, 4).

The study concludes that *Kham* should be read not merely as a philosophical novel centered on an isolated individual but as a literary crystallization of a collective historical experience. Its sociological significance lies precisely in the way historical crisis is transformed into language, narrative form, characterization, temporality, and symbolic structure. The exhausted narrator embodies a generation suspended between faith and reason, aspiration and defeat, the desire for meaning and the inability to restore it through action. The female figure gives symbolic form

to absent or inaccessible values; the faceless secondary characters represent repetition without destination; and the fragmented narrative reproduces a social consciousness that cannot move toward resolution. At the linguistic level, silence, density, hesitation, and metaphor reveal the erosion of confidence in communication; at the narrative level, circularity and discontinuity convert historical paralysis into aesthetic form; and at the social level, the closed structure of the novel corresponds to an intellectual environment marked by diminished agency and unresolved contradiction. The central contribution of this reading is therefore to demonstrate that the novel's apparent inwardness is not opposed to social interpretation but is itself deeply social. The movement from public action to private reflection, from collective aspiration to individual silence, and from narrative progress to repetition constitutes the principal structural logic through which the novel articulates the crisis of Iranian intellectualism. The breakdown of narrative is consequently interpretable as the literary equivalent of a breakdown in historical confidence, while the persistent search for meaning prevents the novel from collapsing into absolute nihilism. *Kham* preserves, within its silence, a residual form of resistance: the effort to sustain thought when action appears impossible, to retain meaning when shared ideals have weakened, and to transform historical exhaustion into literary form. In this respect, the novel stands as a significant representation of an

intellectual generation caught at a historical bend, unable to return to earlier certainties and unable to envision a stable path forward, yet still attempting through language and reflection to preserve the possibility of meaning.

References

1. Soltani M. Applying Goldmann's Theory in the Criticism of the Persian Novel. *Iranian Literary Criticism Quarterly*. 2011;4(2):85-102.
2. Abbasi K. Collective Worldview and the Crisis of Intellectualism in the Contemporary Iranian Novel. *Studies in Literary Criticism*. 2021;12(1):23-49.
3. Yazdani F. Symbol and Silence in the Novel *Kham*. 1993.
4. Hatami M. A Reflection on the Philosophy of the Novel *Kham*. *Ketab-e Mah-e Adabiyat*. 1996.
5. Goldmann L. *Towards a Sociology of the Novel*. London, UK: Tavistock; 1977.
6. Mulhern F. *Culture/Ideology and Literary Form*. London, UK: Routledge; 1980.
7. Seyfoddini A. *Kham*. Tehran, Iran: Negah Publications; 1985.
8. Payandeh H. *The Sociology of the Novel: Lucien Goldmann's Theory*. Tehran, Iran: Markaz Publishing; 2000.
9. Lukács G. *The Theory of the Novel*. Cambridge, MA, USA: MIT Press; 1971.
10. Hedayat S. *The Blind Owl*. Tehran, Iran: Amir Kabir Publications; 1942.
11. Al-e Ahmad J. *The School Principal*. Tehran, Iran: Ferdows Publications; 1958.